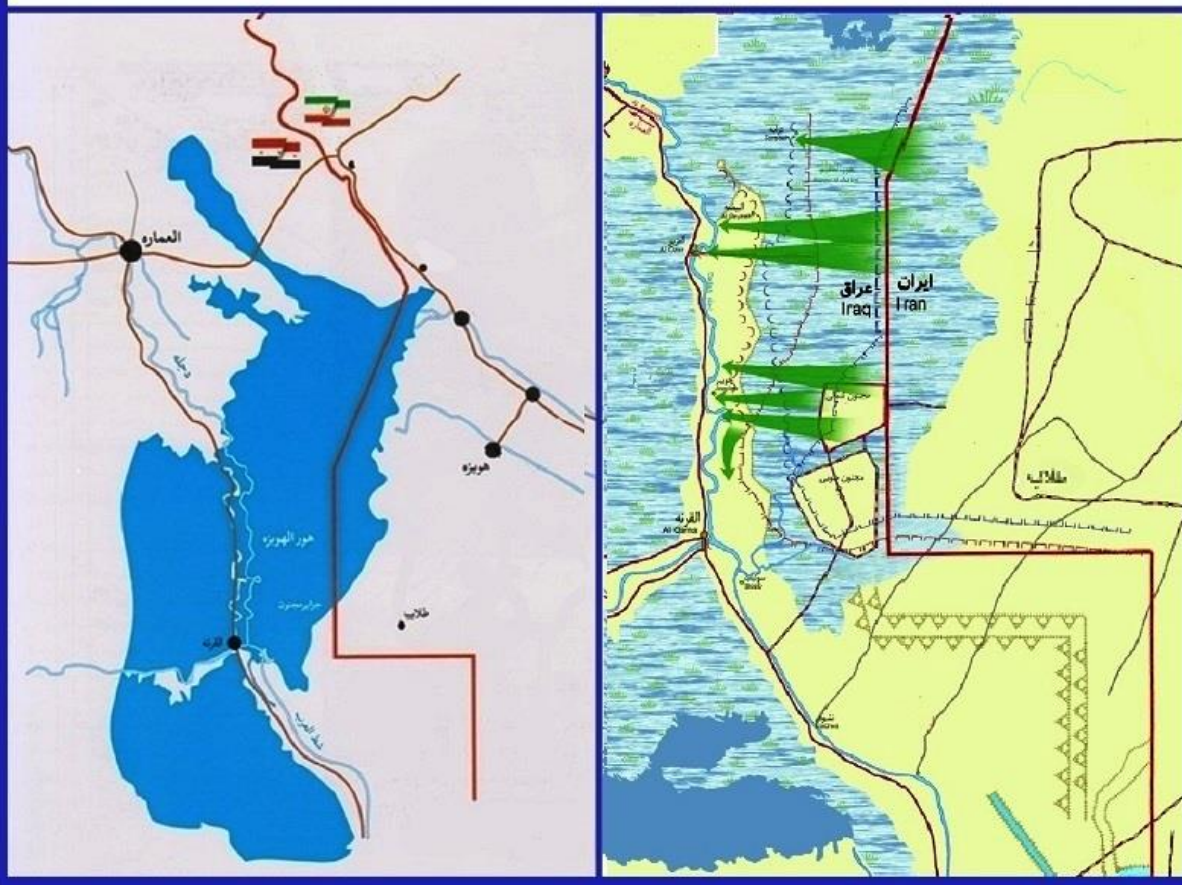


نگرشی متفاوت بر عملیات خیبر و بدر

احسان صفدری



در میان عملیات نظامی متعددی که ایران در جنگ با عراق بعد از آزادی خرمشهر انجام داد عملیات «خیبر»، در اسفندماه سال ۶۲، و نیز عملیات مشابه آن «بدر» که یک سال بعد از آن انجام شد ویژگی خاصی داشتند. حمله‌ی نیروهای پیاده‌ی ایرانی در این دو عملیات به جای خشکی از مسیر آب‌های هور و با قایق‌های سبک انجام شد و این موضوع باعث شد که در کنار مشابهت‌هایی که کم و بیش در تمام عملیات نظامی ایران دیده می‌شد تفاوت‌های عمده‌ای نیز در این دو عملیات وجود داشته باشد. توجیه رسمی عملیات خیبر که همواره از سوی تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران ارایه می‌شود و دارای قالبی تقریباً یکسان نیز می‌باشد به شکل زیر است:

بعد از سه عملیات ناموفقی که ایران پس از آزادی خرمشهر انجام داد، جنگ به نوعی بن‌بست رسید. ارتش عراق با استفاده از تجاربی که در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس، از شکل خاص حمله‌ی نیروهای پیاده‌ی ایران، حاصل کرده بود می‌توانست با استفاده از روش‌هایی که شامل ایجاد موانعی خاص در مسیر و اهداف حمله‌ی نیروهای پیاده ایران نیز می‌شد، حملات ایران را در همان ساعات اول متوقف کند و یا حتی اگر نیروهای ایرانی موفق به انجام پیشروی‌هایی هم می‌شدند، دشمن در روزهای بعدی با استفاده از برتری نیروی زرهی و هوایی خود می‌توانست این نیروها را با وارد کردن تلفات زیاد به عقب براند و بخش‌های تصرف شده را پس بگیرد. از این رو محسن رضایی فرماندهی وقت سپاه تصمیم گرفت با طراحی عملیاتی ابتکاری از طریق آب‌های هورالهویزه، که دشمن آن را غیرقابل عبور می‌پنداشت و هیچ نیروی دفاعی در آن مستقر نکرده بود و نیز به دلیل باتلاقی بودن منطقه امکان استفاده از نیروی زرهی را نداشت، دشمن را غافلگیر کند. این عملیات بعد از بررسی‌ها و

تدارک تجهیزات مورد لزوم و آموزش نیروهای عملیاتی سرانجام در اسفند سال ۶۲ اجرا شد و با انجام آن بن بست جنگ برطرف شد.

در خاطرات و صحبت‌های فرماندهان سپاه در مورد این عملیات نکات مشترک دیگری نیز وجود دارد. مهمترین این نکات به شرح زیر است:

- هدف اصلی عملیات خیبر، و نیز عملیات بدر، تصرف باریکه‌ی خشکی موجود بین دو بخش شرقی و غربی هور بود. این مسیر باریک که فقط چند کیلومتر عرض دارد و اتوبان بصره- عماره و نیز رودخانه‌ی دجله از آن می‌گذرد از دید فرماندهان سپاه دارای اهمیت استراتژیک فراوانی بود و در صورت تصرف آن توسط ایران سرنوشت جنگ دگرگون می‌شد. بعضی از این فرماندهان، از جمله خود محسن رضایی، مدعی شده‌اند که در صورت تصرف این منطقه توسط ایران رژیم صدام سقوط می‌کرد و بعضی از فرماندهان معتدل‌تر ادعا کرده‌اند که عراق در این حالت، حداقل بصره را از دست می‌داد.

- بعد از این که در روزهای اولیه‌ی عملیات منطقه‌ی مذکور به تصرف نیروهای پیاده‌ی سپاه، که با قایق‌های سبک از هور گذشته بودند درآمد، ارتش عراق با حملات بسیار سنگین هوایی و زمینی و با استفاده از آتش توپخانه و نیروهای زرهی و نیز بمباران‌های شیمیایی نیروهای مذکور را تحت شدیدترین فشارها قرار داد و در نتیجه نیروهای ایرانی مجبور شدند منطقه‌ی مذکور را تخلیه کنند و به تصرف جزایر مجنون، در بخش شرقی هور، اکتفا کنند.

- برای اولین بار در عملیات خیبر نیروهای ارتش و سپاه در قالب لشکرهایی مستقل به طور جداگانه دست به عملیات زدند. نیروهای سپاه عملیات خود را در دو بخش و به دو شکل مختلف انجام دادند. حمله در منطقه‌ی طلائیه در جنوب هور، که از طریق خشکی و برای گشودن مسیری زمینی به جزیره‌ی جنوبی انجام شد به علت پیش‌بینی‌های قبلی ارتش عراق برای دفاع از این منطقه، که با احداث کانال‌ها و موانع متعددی تقویت شده بود، و نیز مقابله‌ی شدید ارتش عراق در برابر حمله‌ی ایران به شکست منجر شد و نیروهای ایرانی تلفات سنگینی را متحمل شدند ولی بخش دیگر نیروهای سپاه که حمله‌ی خود را از طریق هور و با قایق‌های سبک انجام داده بودند بعد از تصرف جزایر مجنون موفق به ادامه‌ی پیشروی و پیاده شدن در چند نقطه در ساحل غربی هور شدند. در این عملیات

نیروهای ارتش حمله‌ی خود را در منطقه‌ی زید، در جنوب طلائیه، انجام دادند. در این منطقه عراق از مدت‌ها قبلی خطوط دفاعی قدرتمندی به عرض و عمق چندین کیلومتر شامل موانع و خاکریزهای بسیار زیاد و چند لایه، احداث کرده و نیروهای بسیاری را در آن مستقر کرده بود. حمله مستقیم ارتش ایران به این خطوط دفاعی در همان ساعات اول به شکست انجامید.

- برای استفاده از عنصر غافلگیری و کاهش احتمال آگاهی یافتن دشمن از تدارک چنین عملیاتی، تصمیم به اجرای این عملیات و نیز طراحی آن، بر خلاف روند معمول طراحی عملیات نظامی در سپاه، با مشورت و همفکری گروهی فرماندهان انجام نشد و این تصمیم صرفاً توسط فرماندهی وقت سپاه اتخاذ گردید. البته در انجام مراحل شناسایی و طراحی عملیات به اسامی افراد معدودی از فرماندهان سپاه و به طور خاص «علی هاشمی» اشاره شده است.

- نحوه‌ی تصویب این عملیات نیز روشی غیرمعمول بود. محسن رضایی طرح این عملیات را بدون اطلاع بسیاری از فرماندهان سپاه و نیز فرماندهی کل ارتش، و همچنین بدون اطلاع هاشمی رفسنجانی که در آن زمان مقام فرماندهی جنگ را به عهده داشت، مستقیماً به آیت‌الله خمینی ارایه کرد و وی نیز با تأیید این نکته که «قطع جاده‌ی بصره- بغداد ضربه‌ی مهلکی به صدام می‌زند» موافقت خود را با اجرای عملیات نشان داد. هاشمی رفسنجانی و اغلب فرماندهان سپاه بعد از تصویب آیت‌الله خمینی در جریان طراحی این عملیات قرار گرفتند (هر چند این موضوع را نمی‌توان لزوماً به معنای مخالفت آنها با این عملیات به حساب آورد) و فرماندهی ارتش دیرتر از همه از طرح عملیات باخبر شد و مخالفت خود را هم با آن ابراز کرد ولی این مخالفت به جایی نرسید.

در توجیهات و نکات مذکور که از طرف فرماندهان سپاه در باره‌ی عملیات خیر، و بعداً عملیات بدر، ارایه شده است تناقض‌های زیادی وجود دارد. این موارد، حتی با معیارهای نحوه‌ی طراحی و انجام عملیات نظامی سپاه و اشکالات و نابسامانی‌های موجود در آنها نیز، آن‌چنان عجیب و غیرعادی است که وجود انگیزه‌های دیگری را در مورد دلایل واقعی طراحی این عملیات امکان‌پذیر می‌سازد. مهمترین این تناقض‌ها آن است که توجیه فرماندهان سپاه در این مورد که منطقه‌ی هور، به علت این که نیروهای زرهی دشمن امکان عمل کردن در آن را نداشتند منطقه‌ی مناسبی برای نیروهای ایرانی

بود، به کلی بر خلاف واقعیت است. نیروهای عراقی در عملیات خیبر و بدر اصولاً نیازی به عملیات در منطقه‌ی هور نداشتند تا نیروی زرهی‌شان «امکان عمل کردن» در آن را نداشته باشد. هدف عملیات خیبر و بدر تصرف هور نبود و اصولاً «تصرف هور» اصطلاحی بی‌معنی است. واژه‌ی تصرف فقط در مورد خشکی‌های موجود در هور و یا اطراف آن مفهوم پیدا می‌کند و هدف اصلی این دو عملیات تصرف خشکی‌های پراکنده‌ی موجود در هور نبود و حتی تصرف جزایر مجنون در عملیات خیبر نیز، نه به عنوان هدف اصلی عملیات بلکه برای داشتن جای پای در هور، برای سهولت در تدارک و انتقال نیروها برای رسیدن به این هدف در نظر گرفته شده بود. هدف عملیات خیبر و بدر همانگونه که ذکر شد تصرف ساحل غربی بخش شرقی هور بود. این قطعه‌ی خشکی که همچون نواری باریک و بلند به صورت شمالی- جنوبی در میان دو بخش هور قرار گرفته بود و در بخش جنوبی آن، در قرنه، مسیری به سمت غرب نیز از آن منشعب می‌شد، از طریق هر کدام از سه شاخه‌ی خود به سرزمین اصلی عراق متصل بود و هرچند مسیری باریک با عرضی متغیر بود ولی عرض چند کیلومتری آن برای انجام عملیات نیروهای زرهی عراق، آن هم در غیاب هر گونه پشتیبانی توپخانه و نیروی زرهی ایران از نیروهای پیاده‌ی ایرانی، کاملاً کافی بود و ارتش عراق برای قلع و قمع نیروهای ایرانی پیاده شده در آن منطقه هیچ نیازی به ورود به هور نداشت. در واقع، و برخلاف تمامی ادعاهای انجام شده، وجود هور در مسیر این دو عملیات صرفاً یک عامل ویرانگر بزرگ بر ضد نیروهای ایرانی بود و نه مانعی برای قوای عراقی.

تناقض بسیار بزرگی که در روایت فرماندهان سپاه در مورد دلایل انجام عملیات خیبر و بدر موجود است، کاملاً واضح است؛ اگر در سه عملیات قبلی، ارتش عراق توانسته بود، بلافاصله و یا حداکثر چند روز بعد از حمله‌ی ایران، به دلیل برتری زرهی و هوایی خود نیروهای عمل‌کننده‌ی ایرانی را به عقب براند و مناطق تصرف شده را باز پس بگیرد و نیروهای ایرانی علیرغم وجود مسیرهای زیادی در خشکی نتوانسته بودند پشتیبانی تدارکاتی و آتش توپخانه‌ی کافی برای تثبیت نیروها در مناطق تصرف شده را فراهم کنند، در عملیات خیبر و بدر که چند هزار نیروی پیاده‌ی ایرانی با سلاح‌های سبک در ساحل غربی هور در مقابل همان نیروی زرهی و هوایی برتر عراق قرار گرفته بودند و امکان کوچک‌ترین حمایت زرهی و توپخانه از آنها نیز وجود نداشت و تدارکات لازم برای آنها نیز از طریق

هور و با زحمت و محدودیت زیاد توسط قایق‌های سبک از جزایر مجنون و یا ساحل شرقی هور، در فاصله تقریباً سیزده تا سی کیلومتری، تأمین می‌شد چگونه قرار بود که این نیروها بتوانند از پس حملات ارتش عراق برآیند و مناطق تصرف شده را در کنترل خود نگه دارند؟

این نکته‌ی ساده بدیهی‌تر از آن است که بتوان آن را به عواملی همچون پایین بودن اطلاعات نظامی فرماندهی وقت سپاه و یا اشتباهات رایج در طراحی عملیات نظامی توسط فرماندهان نسبت داد. علاوه بر آن در خاطرات منتشر شده‌ی بعضی از فرماندهان سپاه مشخص است که این نقطه‌ضعف بنیادی و آشکار عملیات خیبر در جلسات مشترک فرماندهان ارتش و سپاه، قبل از حمله، مورد بحث قرار گرفته بود و حتی خود فرماندهی وقت نیروی زمینی ارتش، علی صیاد شیرازی، با وجودی که معمولاً در برابر فرماندهان سپاه موضعی به شدت ضعیف و انفعالی داشت، این موضوع را صریحاً تذکر داده و مخالفت خود را با این عملیات ابراز کرده بود.

علاوه بر مورد مذکور نکات دیگری نیز در مورد این عملیات قابل ذکر است؛

- تاکید فرماندهان سپاه در این باره که در صورت موفقیت عملیات خیبر یا بدر رژیم عراق سقوط می‌کرد و یا بصره را از دست می‌داد، نیز بسیار عجیب است. این که چگونه تصرف یک باریکه خشکی موجود در میان هور و در حاشیه‌ی جبهه‌ی جنگ می‌توانست باعث سقوط نظام حکومتی یک کشور شود سؤالی است که فرماندهان مذکور هیچگاه تمایلی برای پاسخگویی به آن نداشته‌اند. این ادعا نیز که در صورت موفقیت عملیات خیبر، بصره سقوط می‌کرد، به همان اندازه عجیب است. یک نگاه ساده به نقشه‌ی عراق مشخص می‌کند که منطقه‌ی عملیاتی خیبر و بدر، با مقیاس عملیات نظامی ایران در جنگ، در فاصله‌ی زیادی از بصره و در شمال آن واقع شده است و تصرف آن توسط ایران نمی‌توانست هیچ تهدیدی برای بصره به حساب آید و اگر فرضاً نیروهای ایرانی تمایل و توانایی آن را داشتند که بصره را از مسیر شمال مورد تهدید قرار دهند مسیرهای بسیاری کوتاه‌تری برای این کار موجود بود که تنها مانع جغرافیایی موجود در آنها شط‌العرب بود و نه «هور باضافه‌ی شط‌العرب». در واقع تمامی ادعاهایی که در باره‌ی تهدید عملیات خیبر و بدر برای بصره گفته می‌شود، بعدها «اختراع»

شد و بنابر خاطرات منتشر شده‌ی فرماندهان سپاه، در همان زمان برنامه‌ریزی برای عملیات خیبر برای طراحان مشخص بود که «منطقه‌ی بصره فاقد تناسب لازم با توان خودی است.»

واقعیت این است که عملیات خیبر، یا بدر، حتی در صورت پیروزی نیز نمی‌توانست هیچ مشکل لاینحلی را برای ارتش و رژیم عراق باعث شود. قطع اتوبان بصره - عماره که توسط بعضی از فرماندهان سپاه با عنوان اتوبان بصره - بغداد ذکر می‌شود به هیچ وجه به معنای قطع ارتباط زمینی بین بصره و بغداد نبود. مسیر بصره - عماره فقط یکی از مسیرهای ارتباطی بین بصره و بغداد بود. مسیر اصلی ارتباطی بصره و بغداد اتوبانی بود که از غرب بصره شروع می‌شد و مسیر آن تا بغداد کاملاً دور از مناطق عملیاتی بود. حداکثر مشکلی که قطع جاده‌ی عماره - بصره می‌توانست برای عراق به وجود بیاورد، مشکلاتی تدارکاتی در ارتباط بین واحدهای ارتش آن کشور در شمال و جنوب بود که مجبور می‌شدند به جای عبور از مسیر مستقیم، بخش غربی هور را دور بزنند و از مسیری چند ده کیلومتر طولانی‌تر استفاده کنند.

- توجیه فرماندهان سپاه در باره‌ی این که عملیات خیبر باعث «شکستن بن‌بست جنگ» شد نیز بسیار عجیب و دور از واقعیت است. نیروهای ایرانی در این عملیات در جزایر مجنون که مماس بر مرز دو کشور است متوقف شدند و در سال بعد در عملیات بدر نیز نتوانستند کوچکترین پیشروی انجام دهند. حتی در سال‌های بعدی جنگ نیز هیچ عملیات دیگری از مسیر هور انجام نشد و این «بن‌بست» نیز به بن‌بست‌های دیگر جنگ افزوده شد.

- در باره‌ی اهمیت جزایر مجنون، هم در دوران جنگ و هم بعد از آن، هم توسط مقامات غیرنظامی و هم توسط فرماندهان سپاه اغراق زیادی به عمل آمده است. در خاطرات فرماندهان سپاه و نیز خاطرات هاشمی رفسنجانی تاکید زیادی روی نفت خیز بودن این جزایر و «چاه‌های نفت» موجود در آن می‌شود. طبیعتاً قابل درک است که بعد از شکست عملیات خیبر در رسیدن به هدف اصلی خود چنین اغراق‌هایی در جهت ادعای موفقیت عملیات مطرح شود. در سال‌های اخیر در بعضی سایت‌های متعلق به طرفداران حکومت ایران هدف حمله‌ی خیبر تصرف جزایر مجنون عنوان شده است و حتی در

مواردی حمله‌ی ایران به جاده بصره- عماره به عنوان «عملیاتی انحرافی» برای مشغول کردن دشمن «قبل» از حمله به جزایر مجنون ذکر شده است.

تذکر این نکته مفید است که جزایر مجنون در واقع «جزیره»، به مفهوم دقیق آن، نبودند بلکه صرفاً بخش‌هایی از هور بود که توسط عراقی‌ها، قبل از جنگ، برای انجام فعالیت‌های اکتشافی نفتی با احداث خاکریزهایی محصور شده و با جلوگیری از ورود آب‌های هور به مناطق خشک تبدیل شده بود. همچنین جزیره‌ی جنوبی و بزرگ‌تر در بعضی از ماه‌های سال با توجه به تغییرات سطح آب هور عملاً در ضلع جنوبی خود به خشکی متصل بود و حالت «شبه‌جزیره» داشت. چاه‌های نفتی که در خاطرات و سخنان مقامات نظامی و غیر نظامی ایران مرتباً به آن اشاره می‌شود همین چاه‌های گمانه‌زنی تعطیل شده بودند و نه چاه‌های نفت در حال بهره‌برداری.

بعد از این که تلاش عراقی‌ها برای بازپس‌گیری جزایر مجنون در عملیات خیبر به شکست انجامید و آنها فقط توانستند جای پای کوچکی را در جزیره‌ی مجنون جنوبی حفظ کنند، در طی سال‌های بعدی جنگ حفظ این جزایر برای ایران به قیمت بسیار زیادی تمام شد. ایران مجبور بود برای جلوگیری از بازپس‌گیری این جزایر توسط عراق، نیروهای زیادی در آن مستقر کند و با توجه به این که این نیروها به صورت متراکم در یک منطقه‌ی خشکی محدود و مشخص و محصور در میان آب‌های هور مستقر می‌شدند، این جزایر به صورت هدف بسیار مناسبی برای آتش توپخانه و نیز بمباران‌های هواپیماهای عراقی درآمد. تلفات انسانی و خسارت‌های تسلیحاتی و تدارکاتی که حفظ این جزایر طی چند سال برای ایران به بار آورد و تا حد زیادی باعث تحلیل رفتن توان نظامی ایران شد، به هیچ عنوان تناسبی با اهمیت اندک این قطعه‌ی زمین‌های خشک محصور در میان آب‌های هور نداشت. این جزایر در نهایت در سال آخر جنگ توسط عراق بازپس گرفته شد.

- مقامات سپاه در باره‌ی «تخلیه» نیروها از ساحل غربی هور بعد از تهاجم سنگین عراق نیز واقعیت را نمی‌گویند. در طراحی عملیات خیبر هیچ تمهیدی برای تخلیه‌ی این نیروها در صورت شکست عملیات اندیشیده نشده بود. این امکان هم که نیروهای مذکور توسط همان قایق‌های سبک به عقب برگردند وجود نداشت. این نیروها طی چند روز و در شرایطی که هیچ نیرویی از دشمن در ساحل غربی وجود نداشت توسط قایق‌های سبک در ساحل پیاده شده بودند و امکان این که به سرعت، آنهم

در زیر آتش سنگین دشمن، بتوان آنها را توسط همان تعداد قایق به عقب تخلیه کرد وجود نداشت علاوه بر اینکه، طبق اظهارات یکی از فرماندهان ارشد سپاه، موتور دو سوم این قایق‌ها بعد از چند روز کار کردن در آب‌های هور از کار افتاده بود.

اغلب نیروهای ایرانی که در عملیات خیبر در ساحل غربی پیاده شده بودند، تخلیه نشدند بلکه در حمله‌ی سنگین ارتش عراق که توام با آتش سنگین توپخانه و بمباران هوایی نیز بود و در حالی که در پشت سرشان نیز، تا فاصله‌ی ده‌ها کیلومتری، آب‌های هور مانع عقب‌نشینی آنها بود قتل‌عام شدند. بسیاری نیز به اسارت عراقی‌ها درآمدند و بعضی به امید نجات تلاش کردند با شنا از هور بگذرند که بسیاری از آنها نیز غرق شدند.

- در خاطرات چند تن از فرماندهان سپاه به مشابَهت عملیات خیبر با حمله‌ی «طارق ابن زیاد» به اسپانیا در سیزده قرن پیش و روایت مشهوری که از سوزاندن کشتی‌هایش توسط وی وجود دارد، اشاره شده است و گفته شده است که همانگونه که طارق با از بین بردن راه عقب‌نشینی سربازانش باعث تحریک آنها به جنگ و پیروزی شد، در عملیات خیبر نیز عدم وجود امکان عقب‌نشینی به این منظور بود که نیروهای پیاده شده در ساحل غربی تا حداکثر توان خود برای پیروزی تلاش کنند.

واقعیت این است که نیروهای سپاه و بسیج، بر خلاف تبلیغات رسمی حکومتی و باور بعضی از مردم ایران، در شرایط جنگی دشوار و حتی «اندکی دشوار» رفتاری به شدت متزلزل داشتند. در آن هنگام سپاه از سربازان وظیفه استفاده نمی‌کرد و نیروهای داوطلب بسیجی کم‌وبیش نقش سربازان وظیفه را در نیروهای سپاه به عهده داشتند. این نیروها، جدا از موارد بروز شجاعت و شهامت توسط بعضی از آنها در صحنه‌های نبرد مثل هر نیروی نظامی یا شبه‌نظامی در هر جای دیگر دنیا، در عملکرد کلی خود در شرایط بحرانی عملکردی بسیار ضعیف داشتند. نیروهای بسیجی به محض افزایش فشار دشمن به طور غیر منسجم، انفرادی یا جمعی، اقدام به تخلیه‌ی منطقه‌ی نبرد می‌کردند و در غیاب هر گونه انضباط نظامی و حتی شبه‌نظامی، نیروهای کادر سپاه هیچگونه ابزار، و در بعضی موارد انگیزه، برای کنترل آنها و نگه داشتن‌شان در خط نبرد نداشتند و خود نیز به همراه آنها «عقب‌نشینی» می‌کردند. هزاران نفر از افراد ارتش و سپاه و بسیج، چه در عملیات موفق فتح‌المبین و بیت‌المقدس و چه در سه عملیات ناموفق بعدی، شاهد این رفتار نیروهای سپاه و بسیج بودند. در خاطرات فرماندهان سپاه و

نیز هاشمی رفسنجانی مواردی متعدد از چنین رفتاری، هرچند تا حدی به صورت تلویحی، دیده می‌شود.

آیا امکان دارد فرماندهی وقت سپاه که خود بیش از هر شخص دیگری به این نقیصه‌ی نیروهایش آگاه بود، تصمیم گرفته باشد با پیاده‌کردن نیروها در ساحل دشمن بدون امکان وجود عقب‌نشینی، این نیروها را وادار به جنگیدن و پیروزی کند؟

پاسخ به چنین سؤالی دشوار است. احتمال دارد که این نکته یکی از انگیزه‌های فرماندهی وقت سپاه، حداقل در عملیات خیبر، باشد ولی بعید به نظر می‌رسد که بتوان این موضوع را به عنوان عامل تصمیم‌گیری وی در این عملیات پذیرفت. حمله‌ی نیروهای عراقی به نیروهای پیاده‌ی ایران در ساحل غربی هیچ شباهتی با جنگ اسپانیا و سلاح‌های کم‌ویش یکسان طرفین در آن موضوع نداشت تا موضوع «روحیه» و «شجاعت» بتواند تعیین‌کننده‌ی برنده‌ی جنگ باشد. این یک نبرد بسیار نابرابر بود که در آن یک طرف در خاک خود و با تمامی امکانات از قبیل آتش توپخانه، نیروی زرهی و بمباران هوایی، و نیز شیمیایی، می‌جنگید و طرف دیگر نیروهای پیاده‌ای بودند که بدون هیچگونه حمایت سلاح‌های سنگین در ساحل دشمن قرار گرفته بودند و پشت سرشان نیز آب‌های هور به پهنای دهها کیلومتر قرار داشت.

با توجه به مجموعه‌ی موارد مذکور، هنوز هم و بعد از گذشت بیش از سی سال، ابهامی بزرگ در دلایل تصمیم به انجام چنین عملیات عجیبی وجود دارد که به نظر نمی‌رسد در آینده نیز هیچگاه تلاشی جهت روشن شدن آن توسط محسن رضایی و یا سایر فرماندهان سپاه به عمل آید. مسلماً توجیهات عجیبی از این قبیل که «نیروهای ایرانی در عملیات خیبر به این دلیل از طریق هور حمله کردند که دشمن آنجا را غیرقابل عبور می‌پنداشت و به همین دلیل در برابر این حمله غافلگیر شد» نمی‌تواند دلیل انجام این حمله باشد. مسلم است که ارتش عراق هور را غیرقابل عبور می‌پنداشت، و البته این پندار فرماندهان عراق کاملاً مطابق واقعیت بود، و نیز مسلم است که ارتش عراق در این حمله غافلگیر شد، از آن رو که هر عقل سلیمی در برابر چنین حمله‌ی بی‌معنی و دور از هر گونه منطق

نظامی غافلگیر می‌شود، ولی نتیجه‌ی این «غافلگیری» شکست ارتش عراق نبود بلکه اضمحلال نیروهای ایرانی بود. از آن گذشته در عملیات بدر حتی این غافلگیری ادعا شده نیز وجود نداشت.

مخالفان حکومت ایران نیز در باره‌ی عملیات خیبر و بدر تحلیل چندانی ارایه نکرده‌اند. سخنان پراکنده‌ای که در این باره گفته شده است، بعضاً همان انتقادات مشترکی است که در مورد سایر عملیات نظامی ایران بعد از آزادی خرمشهر نیز شنیده می‌شود؛

—گفته شده است که «هدف حاکمیت ایران در ادامه‌ی جنگ بعد از آزادی خرمشهر، نه لزوماً پیروزی در جنگ، بلکه نفس استمرار جنگ به منظور حفظ بحران و مشغول داشتن افکار عمومی جامعه به آن برای حفظ و تثبیت حکومت و از بین بردن مخالفت‌های داخلی با آن بوده است و نفس انجام یک عملیات مهم بود و نه لزوماً پیروزی در آن».

حتی اگر چنین باشد، هر عملیات جنگی دیگری نیز می‌توانست چنین اهدافی را تأمین کند و نیازی به چنین عملیات عجیبی نبود. نظام حکومتی ایران که می‌توانست عملیات فاجعه‌باری چون خیبر و بدر را برای مردم کشور در حکم پیروزی نمایش دهد می‌توانست هر عملیات دیگری در هر جای جبهه را نیز پیروزی بزرگی قلمداد کند.

—گفته شده است که «ندانم کاری و بی‌کفایتی در تصمیم‌گیری‌ها و به کشتن دادن بیهوده‌ی افراد ویژگی عملکرد فرماندهان سپاه در همه‌ی عملیات جنگی بوده است».

بحثِ ندانم کاری و بی‌کفایتی، هر چند متأسفانه در تمامی سطوح واقعیت دارد ولی موضوع این مقاله نمی‌باشد. واقعیت این است که حتی با فرض پذیرش این ادعا نیز این دو عملیات، و یا حداقل عملیات بدر، تفاوتی بنیادین با عملیات دیگر نیروهای ایرانی دارد. در این جا صرفاً برای مقایسه و بررسی این تفاوت‌ها به سه مثال در سه سطح مختلف از سه عملیات متفاوت اکتفاء خواهد شد؛

—در عملیات محرم، در آبان‌ماه سال ۶۱، فرماندهان سپاه کاملاً از این نکته که رودخانه‌ی دویرج، که در وضعیت عادی با عمق کمتر از نیم متر و عرضی کم در یکی از مسیرهای عملیاتی قرار داشت، در اثر بارندگی می‌تواند به یک رودخانه‌ی وحشی با عمق و عرض زیاد و با سیلابی بسیار تند تبدیل شود

آگاهی داشتند ولی با این که بارش باران از ظهر روز قبل از شب عملیات شروع شده بود و با این که فرماندهان عملیات می‌دانستند که شکل‌گیری ناگهانی سیلاب در این رودخانه معمولاً ساعاتی بعد از شروع بارندگی روی می‌دهد نه تنها عملیات را به تعویق نیانداختند بلکه هیچ تمهیدی برای عبور نیروهای پیاده از این رودخانه نیاندیشیدند و حتی هیچ هشدارری نیز به نیروها داده نشد. نکته‌ی دردناک‌تر آن است که هنگامی که رودخانه طغیان کرد و افرادی را که در آن لحظه در حال عبور از رودخانه بودند با خود برد از طرف فرماندهان قرارگاه با توجیه لزوم ادامه‌ی عملیات، نیروهایی که هنوز وارد رودخانه نشده بودند نیز ملزم شدند به صورت پیاده و بدون هیچ روش حفاظتی، حتی بدون استفاده از وسایل ساده‌ای مثل بستن طناب به نقاطی در ساحل، مستقیماً به درون رودخانه‌ی خروشان فرو بروند. طبق خاطرات منتشر شده‌ی فرمانده‌ی این نیروها، بعد از این که فرماندهان بالاتر سخن او را در باره‌ی غیرممکن بودن عبور از رودخانه نپذیرفتند و «حسین خرازی» به او گفت که عبور از رودخانه «تکلیف» است، وی به نیروهایش گفت که «دست هم را بگیرید و زنجیروار عبور کنید، همدیگر را رها نکنید و با قدرت عبور کنید» و نیروها صرفاً با این «توصیه» وارد رودخانه‌ای به عمق بیش از دو متر و عرض ده‌ها متر شدند که سیلابی بسیار تند در آن جریان داشت و با توجه به تاریکی شب و سر و صدای محیط و این نکته که غرق شدن افراد نه در حاشیه‌ی رودخانه بلکه در قسمت‌های میانی آن و خارج از دیدرس افراد کنار رودخانه اتفاق می‌افتاد و نفرات بعدی از سرنوشت افراد قبل از خود خبر نمی‌یافتند، ورود نیروها به رودخانه ادامه یافت و تمامی آن‌ها قربانی سیلاب شدند. تعداد جنازه‌هایی که بعد از فروکش کردن سیلاب در میان گل و لای رودخانه یافته شد بین چهارصد تا هفتصد نفر ذکر شده است که تقریباً همه‌شان از نیروهای اعزامی از شهر اصفهان بودند و با توجه به این که این نیروها در منابع دیگری دو تا سه گردان ذکر شده‌اند و با توجه به مجموع تعداد جنازه‌های تشییع شده در شهر اصفهان که به خاطر کثرت‌شان و پیشگیری از عکس‌العمل‌های احتمالی مردم در دو نوبت تشییع شد و نیز با در نظر گرفتن این موضوع که قاعدتاً جنازه‌ی تعدادی از افراد نیز پیدا نشد و این افراد تحت عنوان مفقودالاثر ذکر شدند می‌توان رقم هفتصد نفر را به عنوان حداقل تلفات این واقعه پذیرفت.

- در عملیات فاجعه‌بار کربلای چهار، در زمستان سال ۶۵ در شرق بصره، نیز طراحی حمله‌ی نیروهای ایران بسیار عجیب و خارج از درک بود. منطقه‌ی مورد حمله‌ی نیروهای ایرانی در این عملیات از چند سال پیش توسط فرماندهان ارتش عراق برای حفاظت از شهر بصره به طور ویژه‌ی مورد توجه قرار گرفته بود و با موانع متعددی از قبیل دریاچه‌های مصنوعی، میدان‌های وسیع مین، شبکه‌های سیم خاردار در خشکی و نیز در زیر آب، پوشانده شده بود و در میان این موانع، استحکامات نظامی قدرتمندی در چند حلقه‌ی دفاعی ساخته شده بود که علاوه بر سلاح‌های سبک و آشیانه‌های متعدد تیربارهای سبک و سنگین، دارای سیستم توپخانه با قدرت آتش بسیار زیاد، و نیز حمایت هوایی بود. فرماندهان سپاه از این موانع و استحکامات کاملاً اطلاع داشتند و آنگونه که در خاطرات‌شان ذکر شده است شانس موفقیت عملیات را ناچیز می‌دانستند با این حال نیروهای پیاده‌ی خود را وادار کردند از رودخانه‌ای به عرض چند صد متر عبور کنند و بعد برای عبور از این موانع دست به جنگی خونین آنهم در ساحل دشمن و زیر آتش سنگین زمینی و هوایی دشمن بزنند. به محض نفوذ نیروهای پیاده‌ی ایران به اولین خطوط دفاعی عراق، این عملیات عملاً به صورت نوعی کشتار یک طرفه‌ی نیروهای ایرانی توسط ارتش عراق درآمد و حدود پنج هزار نفر از نیروهای ایرانی تقریباً در عرض فقط یک روز جان خود را از دست دادند که اکثر آنها با عنوان «مفقود» ذکر شدند. آمار مجروحان تقریباً یازده هزار نفر بود. در مقام مقایسه می‌توان ذکر کرد که در جنگ جهانی دوم در عملیات بسیار بزرگی همچون پیاده شدن نیروهای متفقین در پنج منطقه‌ی ساحلی در منطقه نرماندی فرانسه در برابر ارتش ورزیده‌ی آلمان که از مدت‌ها پیش نیز آماده‌ی چنین حمله‌ای بود، و با وجود وضعیت فاجعه‌باری که در ساحل «اوماها» پیش آمد، مجموع تلفات متفقین شامل کشته، زخمی، اسیر و مفقود تقریباً دوازده هزار نفر بود.

تنها توجیهی که بعدها توسط فرماندهان سپاه برای بروز چنین فاجعه‌ای ارایه شد «لو رفتن عملیات» بوده است و اشتیاق این فرماندهان برای چنین توجیهی، که هیچگاه نتوانسته‌اند کوچکترین دلیلی برای صحت آن ارایه دهند، آن قدر شدید بوده است که اغلب توجیهی به ناهماهنگی سخنان خود نیز نداشته‌اند. مثلاً «سردار سوداگر» لو رفتن عملیات را به گردن ناخدا افضلی می‌اندازد (ناخدا افضلی سه

سال قبل از این واقعه در جریان دستگیری‌های سران حزب توده دستگیر و اعدام شده بود.) «سردار صفوی» آن را به «خائنی که بعداً به غرب پناهنده شد» مرتبط می‌داند و هیچ اسم و نشانه‌ای از این «خائن» به دست نمی‌دهد. محسن رضایی معتقد است که «عملیات از رده‌ی به کلی سری لو رفته بود» (یعنی این کار توسط افرادی خودی در رده‌های بالای فرماندهی انجام شده است.) «نظر نژاد»، از فرماندهان جنگ، در خاطرات خود مقصر را صریحاً «حفاظت اطلاعات» نیروهای خودی دانسته است که نتوانسته بودند نقل و انتقال نیروهای خودی را در روزهای قبل از عملیات به شکلی برنامه‌ریزی شده و دور از چشم عراقی‌ها انجام دهند و به طور مشخص از «حاج باقر قالیباف» به عنوان فرماندهی که هنگام انتقال نیروهای خود به منطقه‌ی عملیاتی اصول مخفی‌کاری را رعایت نکرده است، نام برده است. بعضی از فرماندهان سپاه آن را مربوط به «آواکس‌های آمریکایی» دانسته‌اند و حتی بعضی از این فرماندهان از توجیهات مضحکی مثل لو رفتن عملیات توسط «نهضت آزادی» استفاده کرده‌اند.

مشخصاً و بر خلاف ادعاهای فرماندهان سپاه و حتی خود هاشمی رفسنجانی که تمایل نداشتند و ندارند کوچکترین مسئولیتی در مورد فاجعه‌ی کربلای چهار به عهده بگیرند، علت شکست خوردن این عملیات لو رفتن آن نبوده است. موانع و استحکامات متعددی که ارتش عراق در مسیر این حمله ساخته بود و باعث کشتار وسیع نیروهای ایرانی و شکست حمله شد یک‌شبه و یا حتی طی چند روز یا چند هفته ساخته نشده بود و از این رو نمی‌توان آن را به لو رفتن عملیات و اطلاع داشتن عراقی‌ها از مسیر و زمان حمله نسبت داد. این استحکامات در طی ماه‌ها و سال‌های قبل ساخته شده و تقویت شده بود و فرماندهان سپاه قبل از طراحی حمله از وجود آنها کاملاً اطلاع داشتند.

علاوه بر آن فعالیت‌های اطلاعاتی بخشی از عملیات نظامی می‌باشد و فعالیت اطلاعاتی دشمن را نمی‌توان عذر موجهی برای شکست عملیات دانست. در این که ارتش عراق در مورد عملیات کربلای چهار نسبت به سایر عملیات ایران آگاهی بیشتری داشت تردیدی نیست ولی این موضوع لزوماً به معنای لو رفتن عملیات نیست. علت اصلی این موضوع در درجه‌ی اول تبلیغات وسیع و علنی مقامات حکومتی ایران بود که از ماه‌ها قبل در سخنرانی‌های خود سال ۶۵ را «سال نهایی» جنگ اعلام کرده بودند (این اصطلاح بعدها به «سال سرنوشت» تغییر یافت) و بدیهی بود که مقامات عراقی با اطلاع از عدم توانایی ایران برای حمله به سمت پایتخت عراق، این حمله‌ی «سرنوشت‌ساز» نیروهای ایرانی را به

درستی به عنوان حمله‌ای وسیع به سمت بصره تفسیر کنند و با توجه به عدم امکان پیشرفت نیروهای ایرانی از مسیرهای عملیاتی مورد استفاده در عملیات قبلی یعنی خیبر، بدر و نیز حمله‌ی والفجر هشت در فاو، مسیر حمله‌ی نیروهای ایرانی را منطقه‌ی شرق بصره، شامل شمال شرقی و جنوب شرقی آن، در نظر بگیرند.

طبیعتاً بی‌مبالاتی نیروها و فرماندهان خودی، هشیاری دشمن و نیز بعضی همکاری‌های اطلاعاتی آمریکا و عراق در بعضی از مقاطع جنگ، که قبل از آن هم بر فرماندهان سپاه پوشیده نبود، نیز می‌توانست بر سطح آگاهی ارتش عراق بیافزاید ولی توجیهاتی از قبیل انداختن تقصیر فاجعه‌ی کربلای چهار به گردن «آواکس‌های آمریکایی»، که حداکثر می‌توانستند تجمع نیروها و تجهیزات را در مناطقی مشاهده کنند و راهی برای اطلاع قبلی از مکان دقیق و نیز زمان اجرای عملیات نداشتند، بیشتر به طنز شبیه است و فرماندهان سپاه هیچگاه توضیح نداده‌اند که اگر هواپیماهای آواکس آمریکا چنین توانایی را داشتند چگونه نتوانستند یک سال قبل از آن عملیات والفجر هشت را در منطقه‌ی فاو، در جنوب منطقه‌ی عملیاتی کربلای چهار و تقریباً در بیست کیلومتری آن، کشف کنند و مهم‌تر از آن چرا عملیات کربلای پنج را که فقط دو هفته بعد از کربلای چهار، توسط حجم بسیار بیشتری از نیروهای ایرانی، در منطقه‌ی شمال شرقی بصره و با فاصله‌ای حتی کمتر از بیست کیلومتر از منطقه‌ی عملیاتی کربلای چهار انجام شد کشف نکردند و به مقامات عراقی اطلاع ندادند و مانع از غافلگیر شدن نیروهای عراقی در هنگام شروع این حمله نشدند.

- در فروردین سال ۶۷ یک درگیری مستقیم بین نیروهای نظامی ایران و آمریکا در خلیج فارس روی داد. نکته‌ی قابل توجه در این مورد آن است که «سناریو»ی این درگیری، به جز بخش انتهایی آن، تقریباً به طور کامل تکراری بود و چند ماه قبل از آن در مهرماه سال ۶۶ نیز، کم‌وبیش با همان جزئیات، اتفاق افتاده بود. در آن هنگام، در جریان «جنگ نفتکش‌ها» در خلیج فارس، نیروهای آمریکایی با این توجیه که کشتی «ایران اجر» اقدام به مین‌گذاری در آب‌های خلیج می‌کند به کشتی مذکور حمله کرده بودند و بعد از وارد کردن تلفاتی به ملوانان کشتی، کوماندوهای خود را روی آن پیاده کرده و کشتی را تصرف کرده بودند و چند روز بعد، پس از استفاده از مدارک و تجهیزات یافته‌شده در کشتی مذکور

برای اثبات ادعاهای خود، آن را در آب‌های بین‌المللی غرق کرده بودند. در آن واقعه نیروهای آمریکایی با این ادعا که سکوهای نفتی ایرانی «رشادت» و «رسالت» برای اقدامات نظامی علیه نفتکش‌های کشورهای هم‌پیمان آمریکا به کار می‌رود و به طور خاص به بهانه‌ی اصابت یک موشک به یک نفتکش کویتی تحت پرچم آمریکا، به دو سکوی مذکور حمله کرده بودند و بعد از دادن اخطار و تخلیه‌ی کارکنان ایرانی مستقر در سکوها، این دو سکو را تقریباً به طور کامل منهدم کرده بودند. در نتیجه‌ی این حمله، علاوه بر وارد شدن یک خسارت مستقیم چند صد میلیون دلاری به این سکوها، ایران روزانه دویست هزار بشکه از توان صادراتی نفت خود را نیز از دست داده بود.

در درگیری‌های مهر ماه سال ۶۶ ایران از «قایق‌های تندرو» سپاه نیز استفاده کرد. این قایق‌ها که قبل از آن فقط برای حمله به نفتکش‌های کشورهای هم‌پیمان عراق مورد استفاده قرار می‌گرفت قایق‌های موتوری معمولی بودند که غالباً فقط به یک تیربار و یک «آرپی‌جی‌زن» مسلح بودند و مورد استفاده‌ی آنها صرفاً نزدیک شدن به نفتکش‌های بزرگ و کندرو و غیرمسلح در اطراف تنگه‌ی هرمز و شلیک چند گلوله‌ی آرپی‌جی به سوی آن و ترک سریع صحنه بود.

با وجودی که فرماندهان سپاه در آن هنگام نیز، همانند امروز، می‌دانستند که این قایق‌ها هیچگونه ارزش نظامی ندارند فضای ملتهب و شعار زده‌ی آن روزها، که مدت‌ها آکنده از «اشتیاق» نیروهای سپاه برای درگیری مستقیم با نیروهای آمریکایی و «شیرین بودن» چنین جنگی برای یک «مؤمن موحد» بود، باعث شد که چهار یا پنج قایق سپاه برای مقابله با نیروهای آمریکایی اعزام شوند. این درگیری به سادگی و با شلیک هلی‌کوپترهای آمریکایی به قایق‌های مذکور و غرق کردن سه قایق و کشته و اسیر شدن تمامی نیروهای سپاه که در این درگیری شرکت داشتند پایان یافت.

نکته‌ی قابل توجه در مورد درگیری‌های مهرماه سال ۶۶ آن بود که فرماندهان سپاه علی‌رغم تمام رجزخوانی‌ها و شعارهای قبلی، در این مورد نسبتاً عاقلانه عمل کردند و با آگاهی از ضعف‌های خود از حمله در مقیاس وسیع و با تعداد انبوه قایق‌ها که می‌توانست به یک فاجعه‌ی نظامی منجر شود خودداری کردند و صرفاً به عملیاتی «نمادین» با تلفاتی کمتر از ده نفر بسنده کردند و برای توجیه و تهییج افکار عمومی، بدون هیچ اشاره‌ای به انهدام سکوهای نفتی ایران و نیز کشته و اسیر شدن تعدادی

از نیروهای سپاه به دست آمریکایی‌ها، صرفاً مدعی سرنگون کردن یک هلی‌کوپتر آمریکایی در این درگیری‌ها شدند. (این ادعا در همان زمان توسط آمریکایی رد شد و بعدها نیز نادرست بودن آن مشخص گردید).

در فروردین سال ۶۷ نیروهای آمریکایی، این بار با این توجیه که یک مین که به یک ناوچه‌ی آمریکایی برخورد کرده بود دارای شماره‌ی سریالی مشابه مین‌هایی کشف شده در کشتی ایران اجر است، مجدداً اقدام به حمله به دو سکوی نفتی دیگر ایران، «نصر» و «سلمان»، کردند. روش حمله نیز مشابه حملات مهرماه سال قبل بود. بعد از اخطار به کارکنان سکوها و تخلیه‌ی آن، نیروهای آمریکایی با شلیک‌های متوالی، که در مورد سکوی سلمان با پیاده شدن تفنگداران دریایی و کار گذاشتن مواد منفجره نیز پیگیری شد، این دو سکو را کاملاً منهدم کردند. انهدام این سکوها باعث کاهش سیصد هزار بشکه‌ی دیگر از صادرات روزانه‌ی نفت ایران شد. همچنین چند نفر از کارکنان ایرانی در یکی از سکوها که دستور تخلیه‌ی را نپذیرفته و اقدام به آتش گشودن به سوی نیروهای آمریکایی کرده بودند با شلیک هلی‌کوپترهای آمریکایی جان خود را از دست دادند.

عملکرد سپاه پاسداران در جریان این درگیری نیز همانند درگیری‌های چند ماه قبل بسیار محتاطانه بود. فقط چند قایق برای درگیری اعزام شدند که آنها نیز با اولین شلیک هلی‌کوپترهای آمریکایی صحنه را ترک کردند و هرچند گزارش‌ها از غرق شدن یا آسیب دیدن سه قایق سپاه در آن روز حکایت دارد ولی علی‌الظاهر هیچ تلفاتی بر نیروهای سپاه در جریان این درگیری‌ها وارد نشد.

آنچه بعد از آن اتفاق افتاد یکی از عجیب‌ترین معماهای تاریخ جنگ ایران و عراق است. با وجودی که از مدت‌ها قبل مشخص بود که شناورهای بزرگ نیروی دریایی ارتش هیچ شانس در یک رودرروی کلاسیک مستقیم و آشکار در مقابل نیروی دریایی و هوایی امریکا ندارند به ناوچه‌ی «جوشن» دستور درگیر شدن با نیروهای آمریکایی داده شد. این ناوچه به سرعت توسط نیروی دریایی امریکا هدف قرار گرفته و غرق شد و یازده تن از خدمه‌ی آن نیز کشته شدند. سپس ناوشکن «سهند» به میدان جنگ اعزام شد که ظرف چند دقیقه توسط هواپیماهای آمریکایی مورد اصابت قرار گرفت و با کشته شدن چهل و پنج از نیروهای آن و زخمی شدن بیش از بیست نفر دیگر، در آب‌های خلیج فارس غرق شد.

با وجودی که این درگیری‌ها مشخصاً به صورت یک‌طرفه انجام می‌شد و ناوچه‌ی جوشن و ناوشکن سهند بدون این که بتوانند کوچک‌ترین لطمه‌ای به نیروهای آمریکایی بزنند عملاً به صورت هدف‌های آسانی برای نیروهای آمریکایی درآمدند و نابود شدند چند ساعت بعد ناوشکن سبلان هم که کاملاً مشابه ناوشکن سهند بود وارد درگیری با نیروهای آمریکایی شد و طبیعتاً باز هم به سادگی توسط هواپیماهای آمریکایی هدف قرار گرفت و به طور کامل از کار افتاد. البته این بار هواپیماهای آمریکایی از ادامه‌ی حمله و غرق این ناوشکن، که بی‌دفاع مانده بود، خودداری کردند و سبلان روی آب شناور ماند و بعدها توسط یدک‌کش‌های ایرانی به بندرعباس برگردانده شد و به نوعی تعمیر شد.

تنها تلفاتی که آمریکایی‌ها در جریان این درگیری‌ها در مقابل انهدام دو سکوی نفتی، سه قایق، یک ناوچه و دو ناوشکن بزرگ ایرانی، متحمل شدند سقوط یک هلی‌کوپتر کبرا و کشته شدن دو خلبان آن بود که طبق ادعای آمریکایی‌ها، بعد از بیرون کشیدن لاشه‌ی هلی‌کوپتر از آب، مشخص شده که هیچ اثری از برخورد مهمات روی آن وجود نداشته و احتمالاً علت سقوط آن برخورد با سطح آب در تاریکی شب بوده است.

این سؤال که چه مقامی دستور این درگیری مستقیم و آشکار با نیروهای آمریکایی در خلیج فارس را، که نتیجه‌ی آن از پیش نیز کاملاً برای مقامات ایرانی مشخص بود، صادر کرد و علاوه بر تلفات انسانی باعث انهدام بخش عمده‌ای از تجهیزات و توان رزمی نیروی دریایی ارتش شد، که در مدت هشت سال جنگ با برتری مطلق بر نیروی دریایی عراق تقریباً بی‌آسیب مانده بود، هنوز بی‌پاسخ مانده است. در هنگام اعزام ناو سهند برای درگیر شدن ساعت‌ها از انهدام سکوهای نفتی ایران و غرق ناوچه‌ی جوشن می‌گذشت بنابر این توجیه اعزام این ناو برای دفاع از سکوها و یا حمایت از جوشن بی‌معنی است. علاوه بر این، فرماندهی دوم این ناو که در این درگیری زنده ماند بعدها در مصاحبه‌ای تصریح کرد که اعزام این ناوشکن یک تصمیم عملیاتی و مربوط به فرماندهی منطقه نبود و دستور آن «از تهران آمده بود.» همچنین وی در این مصاحبه با نقل قول جمله‌ای از آیت‌الله خمینی ظاهراً تلاش کرده است به طور تلویحی و غیرمستقیم او را منشاء صدور این دستور نشان دهد.

در مثال‌هایی که ذکر شد نمونه‌هایی مشخص و متفاوت از بی‌کفایتی و ندانم‌کاری دیده می‌شود. نمونه‌هایی از این دست بسیار فراوان هستند. در واقع شاید بتوان این ویژگی‌ها را بخشی جدایی‌ناپذیر از تمامی عملیات‌های نظامی ایران، حداقل بعد از آزادی خرمشهر، دانست. با این حال تفاوت عمده‌ای بین چنین مثال‌هایی با عملیات خیبر و خصوصاً بدر وجود دارد. اگر حتی بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری‌های فرماندهان و طراحان در چنین صحنه‌هایی را بتوان به نوعی خودزنی تشبیه کرد، نمی‌توان آنها را یک خودزنی عمدی و برنامه‌ریزی شده محسوب کرد.

واقعیت آن است که در عملیات محرم نیروها عمداً و به قصد غرق‌شدن به درون رودخانه فرستاده نشدند. این فاجعه را شاید بتوان عمدتاً به روحیات فرماندهان سپاه از جمله سهل‌انگاری و نیز تکبر بی‌معنی آنها در آن مقطع زمانی نسبت داد که به جای حضور سریع در منطقه برای بررسی شدت سیلاب رودخانه دویرج و یا حداقل اعتماد به سخنان فرماندهی عملیات در محل در باره‌ی عدم امکان عبور از سیلاب، صرفاً با تصمیم‌گیری از راه دور شدت این سیلاب را از میزان واقعی آن کمتر برآورد کردند و انتظار داشتند قدرت اراده‌ی رزمندگان‌شان بر عوامل طبیعی نیز فائق آید.

در مورد عملیات کربلای چهار نیز هر چند این حمله از نظر نظامی از همان مرحله طراحی محکوم به شکستی فاجعه‌بار بود ولی روحیه‌ی طراحان آن که ترکیبی از سهل‌انگاری، تقدیرگرایی، اعتقاد به برتری ایدئولوژی بر واقعیت‌های نظامی و نداشتن استقلال رأی در مقابل مقامات بالاتر بود و نیز استیصال ایران در ادامه دادن جنگ و تبلیغات وسیع حکومتی از ماه‌ها قبل مبنی بر این که سال ۶۵ سال نهایی جنگ است، ایران را وادار می‌کرد ریسک چنین حمله‌ای را بپذیرد. طراحان این حمله می‌دانستند که کوچکترین شانس برای تصرف بصره و یا محاصره‌ی آن ندارند. آنها شاهد بودند که حتی در عملیات والفجر هشت در سال قبل، که موفق‌ترین عملیات ایران پس از آزادی خرمشهر بود، نیروهای ایرانی در تصرف شهری کوچک همچون ام‌القصر ناکام ماندند ولی امیدوار بودند فقط با چند کیلومتر پیشروی در عملیات کربلای چهار، ولو به قیمت هزاران کشته، بتوانند افکار عمومی را با ادعای پیروز شدن و «تعیین سرنوشت» جنگ توجیه کنند. شاهد این ادعا عملیات «کربلای پنج» است. دو هفته بعد از شکست عملیات کربلای چهار، و بعد از این که نیروهای ایرانی در برابر تلفات بسیار سنگینی که متحمل شدند، نتوانستند حتی پیشروی کوچکی که بتوان آن را دستمایه‌ی ادعای پیروزی در

جنگ کرد، به دست آورند حمله‌ی کربلای پنج این بار از منطقه‌ی شمال شرقی بصره انجام گرفت. هدف کربلای پنج نیز نه تصرف بصره بلکه فقط اندکی پیشروی، برای ادعای پیروزی، بود. عملیات کربلای پنج فاجعه‌بارترین عملیات ایران در طول جنگ است. تلفات و ضایعات نیروهای ایران در کربلای پنج دو برابر عملیات کربلای چهار بود. تمامی توان نظامی باقیمانده‌ی ایران صرف آن شد و تضعیف بی‌حد و حصر نیروهای ایرانی در این عملیات باعث شد که ایران تمام توان تهاجمی خود را از دست بدهد و از سال بعد عراق بتواند از موضع تدافعی بیرون بیاید و با حملاتی پی‌درپی نه تنها نیروهای ایران را از مناطق تصرف شده به عقب براند بلکه در نهایت بخش‌های وسیعی از خاک ایران را هم مجدداً تصرف کند که بعد از آتش‌بس هم در تصرف عراق باقی ماند و فقط بعدها رویارویی مستقیم عراق با حمله‌ی نیروهای آمریکایی در جریان تصرف کویت و «جنگ اول خلیج فارس» بود که توانست باعث تخلیه‌ی این مناطق توسط ارتش عراق گردد. تنها دستاوردی که ایران در عملیات کربلای پنج در برابر ضایعات فراوان و نیز حدود ده‌هزار کشته و ده‌ها هزار زخمی حاصل کرد چند کیلومتر پیشروی در منطقه‌ی شمال شرقی بصره بود که هیچ خطری را هم متوجه شهر و حتی حومه‌ی آن نمی‌کرد. با این حال تصرف همین مقدار اندک از این منطقه، که مساحت آن در بعضی از اظهارات فرماندهان سپاه هفتاد کیلومتر مربع و در بعضی منابع دیگر صد و پنجاه کیلومتر مربع ادعا شده است، باعث شد که مقامات ایران ادعای پیروزی کنند و حتی محسن رضایی مدتی بعد در اظهاراتی که در روزنامه‌های کشور نیز چاپ شد به جای ادعای تصرف صد و پنجاه کیلومتر مربع در منطقه‌ی مرزی اطراف بصره مدعی شد که ایران در عملیات مذکور «جبهه‌های جنگ را صد و پنجاه کیلومتر به بغداد نزدیک‌تر کرده است».

در رودرویی نیروهای ایرانی و آمریکایی در خلیج فارس نیز هرچند هنوز هم دلیل اعزام ناوشکن‌های سهند و سبلان برای درگیری مستقیم با نیروهای آمریکایی مشخص نیست و از این رو باید صرفاً به حدس زدن متوسل شد، ولی می‌توان فرض‌هایی را برای این تصمیم مقامات ایرانی در نظر گرفت. منطقی‌ترین فرض این است که این عمل یک ریسک بود و مقامات ایرانی روی عدم حمله‌ی آمریکا به جوشن و یا حداقل به یک ناوشکن بزرگ همچون سهند حساب کرده بودند. احتمالاً خود آیت‌الله خمینی، به طور مستقیم و یا غیرمستقیم، عامل این تصمیم بود و تبلیغات همیشگی حکومتی، در

مورد «ترس آمریکایی‌ها از ایران»، این بار تا حدی توسط خود مقامات حکومتی نیز مورد باور قرار گرفته بود. در این فرضیه احتمال داشت آمریکا به ناوشکن‌های ایرانی حمله نکند و یا به صورت محدود حمله کند و در این حالت ناوشکن‌های ایرانی نیز بدون شلیک، و یا با شلیک‌هایی محدود و نمادین، به سمت نیروهای آمریکایی و صرفاً با حضور در منطقه‌ی درگیری بتوانند ادعا کنند که نیروهای آمریکایی را وادار به عقب‌نشینی کرده‌اند. چنین ادعاهایی، هر چقدر هم مضحک و کودکانه به نظر بیاید، بخش مهمی از تبلیغات حکومتی در ایران است و هم‌اکنون نیز هر از چند گاهی، با نزدیک شدن قایق‌های سپاه به ناوهای آمریکایی البته فقط در حدی که آمریکایی‌ها اقدام به اخطار و نه شلیک مستقیم کنند، پیگیری می‌شود و سپس خودداری آمریکایی‌ها از شلیک به این قایق‌ها، در قالب «ترس آمریکایی‌ها از قایق‌های تندرو سپاه» به مصرف تغذیه‌ی افکار عمومی می‌رسد. نکته‌ای که تا حدی می‌تواند تاییدکننده‌ی چنین فرضی باشد نحوه‌ی درگیری بسیار محدود و «نیم‌بند» ناوشکن سبلان بعد از غرق سهند در واقع‌ی مذکور است که ظاهراً فقط چند موشک به سمت هواپیماهای آمریکایی شلیک کرد و آمریکایی‌ها نیز صرفاً با شلیک یک موشک آن را از کار انداختند و از ادامه‌ی حمله به آن خودداری کرده و منطقه‌ی درگیری را ترک کردند. باید توجه داشت که در همان زمان مقامات ایرانی، بدون کوچکترین اشاره‌ای به انهدام سکوها‌ی نفتی ایران و غرق جوشن و سهند و آسیب دیدن سبلان، صرفاً از شلیک آنها به سمت نیروهای آمریکایی به عنوان نشان دادن اقتدار ایران خبر دادند و افکار عمومی در ایران تا مدت‌ها از انهدام سکوها و غرق شناورهای ایرانی بی‌خبر ماند. هنوز هم در بعضی از اظهارات مقامات ایرانی در باره‌ی آن واقعه اقدام نیروهای آمریکایی در غرق نکردن ناوشکن سبلان، بعد از این که آن ناوشکن را از کار انداختند، به عنوان ترس آمریکایی‌ها از ایران تصویر می‌شود. همانگونه که اقدام چند ساعت قبل نیروهای آمریکایی در ادامه‌ی حمله به ناوشکن سهند و غرق آن، بعد از این که آن را از کار انداخته بودند، نیز سند دیگری از هراس آمریکا از نیروهای ایرانی به حساب می‌آید.

توجیهات و احتمالاتی که در سه مورد فوق ذکر شد در عملیات خیبر و بدر وجود نداشت. این دو عملیات، حتی اگر به بهترین شکل مطابق تصور فرماندهان نیز انجام می‌شد، حداکثر منجر به ایجاد چند

سرپل توسط نیروهای پیاده‌ی ایران در ساحل دشمن می‌شد و با توجه به عرض هور این سرپل‌ها نه قابل پشتیبانی توسط آتش توپخانه‌ی ایران بود و نه حتی تأمین تدارکات این نیروها امکان‌پذیر بود. عملیات خیبر، در هر صورت و حتی با در نظر گرفتن بالاترین درجه‌ی خوش‌خیالی در میان طراحان آن محکوم به شکست بود و نیروهای پیاده‌شده‌ی ایرانی در ساحل دشمن در برابر نیروهای زرهی و آتش توپخانه و بمباران هوایی دشمن سرنوشتی جز نابودی نداشتند. از آن گذشته حتی اگر چنان توجیهاتی را برای عملیات خیبر و نتایج فاجعه‌بار آن بپذیریم اجرای این سناریوی تکراری برای عملیات بدر مسلماً بی‌معنی است.

توجیهات و تفسیرهای دیگر نیز در مورد عملیات خیبر منطقی به نظر نمی‌رسد، از جمله این که فرماندهی وقت سپاه مطالعاتی در باره‌ی عملیات نظامی توأم با عبور غافلگیرانه از میان موانعی که غیرقابل عبور پنداشته می‌شوند داشت و خود نیز تمایل داشت که عملیاتی از این نوع را اجرا کند و این موضوع دلیل اصلی طراحی این عملیات و قبولاندن آن به مقامات مربوطه، با وجود مخالفت صریح فرماندهان ارتش، بوده است.

این موضوع دور از ذهن می‌نماید. مسلماً فرماندهی وقت سپاه این را می‌دانست که در جنگ، طرفی دست به عبور غافلگیرانه و ایجاد سرپل در خاک دشمن می‌زند که قبل از عبور از مانع، برتری هوایی و زمینی لازم را تأمین کرده باشد و از امکانات تدارکاتی کافی هم برخوردار باشد. این حالت با ایجاد سرپل توسط نیروهای ایران در ساحل غربی هور آن هم در شرایطی که، طبق گفته‌ی خود مقامات سپاه، ارتش عراق از برتری زرهی و هوایی برخوردار بود و توانسته بود حملات قبلی ایران را، حتی در خشکی و با وجود پشتیبانی زمینی ایران از نیروهای خودی، متوقف کند و سپس حمله را پس بزند، به هیچ عنوان قابل مقایسه نیست.

امید داشتن به پیروزی حمله‌ی زمینی ایران در منطقه‌ی طلائیه نیز نمی‌تواند توجیهی برای طراحی عملیات خیبر باشد، حتی با فرض این که عملیات زمینی ایران در طلائیه هم پیروز می‌شد و نیروهای ایرانی از طریق زمینی نیز می‌توانستند به جزیره‌ی مجنون جنوبی دست بیابند، تغییری در سرنوشت عملیات و سرنوشت محتوم نیروهای ایرانی پیاده‌شده در ساحل غربی هور به وجود نمی‌آید. گذشته از

آن از خاطرات فرماندهان سپاه کاملاً مشخص است که بخش اصلی عملیات خیبر از دید محسن رضایی همان عملیات عبور از هور و پیاده کردن نیروها در ساحل غربی بود و نه تنها حمله‌ی مستقیم نیروهای ارتش ایران به خطوط دفاعی شدیداً تقویت‌شده‌ی ارتش عراق در منطقه‌ی زید در واقع اقدامی فرعی، برای مشغول داشتن ارتش عراق به آن در مراحل اولیه‌ی عملیات نیروهای ایرانی در منطقه‌ی هور، به حساب می‌آمد که شکست آن از قبل مشخص بود بلکه روی نتیجه‌ی عملیات بسیار پرتلفات نیروهای ایرانی در طلائیه نیز حساب نشده بود و طبق خاطرات فرماندهان سپاه «محسن رضایی معتقد بود پیش‌روی در هور آنقدر برای عراق غافلگیرکننده است که اگر محور جنوبی (طلائیه) هم قوی نباشد عملیات موفقیت‌آمیز می‌شود.»

با توجه به موارد مذکور هنوز هم دلایل واقعی طراحی عملیات خیبر در هاله‌ای از ابهام است ولی ابهام بزرگتری که در این قضیه وجود دارد آن است که یک سال بعد نیروهای ایرانی دوباره همین کار را در عملیات بدر تکرار کردند و در این عملیات همان روش‌ها و همان اشتباهات بدون هیچ تغییر و هیچ ابتکار جدیدی تکرار شد و ارتش عراق، که این بار حتی دچار «غافلگیری» عملیات خیبر هم نشده نبود، به سادگی و با همان روش، نیروهای ایرانی پیاده شده در ساحل غربی را قلع و قمع کرد و با وارد کردن تلفات زیاد آنها را وادار به تخلیه‌ی ساحل نمود.

تنها تفاوت عمده‌ای که بین عملیات خیبر و بدر وجود دارد آن است که به ادعای فرماندهان سپاه در عملیات بدر، با تمهیدات پیش‌بینی شده، عقب‌نشینی به صورت منظم انجام شد و فقط صد الی دویست نفر در ساحل دشمن جا ماندند.

هر چند این بخش از ادعای فرماندهان مذکور نیز، همانند اغلب اظهارات آنها در مورد مسائل مختلف مربوط به جنگ، قابل تردید است و در خاطرات بعضی از فرماندهان دیگر سپاه چندان نشانه‌ای از این نظم دیده نمی‌شود و برعکس در مواردی متعدد تصریح به بی‌نظمی‌های زیاد در سطح وسیع و حتی اسلحه‌کشی بین فرماندهان گردان‌ها برای نوبت سوار شدن به قایق‌ها هنگام عقب‌نشینی شده است و در خاطرات رفسنجانی نیز اشاره به نامشخص بودن سرنوشت «افراد متواری شده» از یک قرارگاه اصلی و نیز عقب‌نشینی یک لشکر «بدون اطلاع و اجازه» و در نتیجه وارد شدن تلفات زیاد به یک تیپ

دیگر در مجاورت آن شده است، ولی اصل موضوع صحت دارد و در عملیات بدر پیش‌بینی‌هایی برای عقب‌نشینی نیروها در صورت شکست عملیات انجام شده بود.

قرائن دیگری نیز در رابطه با این عقب‌نشینی قابل ذکر است. حداقل از سال ۶۲ به بعد، محسن رضایی، در موارد متعددی در هنگام اجرای عملیات نظامی بزرگ ایران، اقدام به مشورت با رهبر انقلاب، معمولاً از طریق تماس تلفنی با سید احمد خمینی می‌کرد. خود محسن رضایی این موضوع را در مواردی از جمله بررسی عقب‌نشینی از جزایر مجنون تایید کرده است و در خاطرات فرماندهان سپاه به مواردی دیگر، همچون صحبت تلفنی محسن رضایی در حالی که «رنگ و رویش مثل گچ سفید شده بود و دستانش می‌لرزید» با سید احمد خمینی در ساعات بحرانی عملیات کربلای چهار، اشاره شده است. این مشورت‌ها، جدا از این که علت آن‌ها اعتقاد قلبی محسن رضایی به رهنمودهای آیت‌الله خمینی بوده باشد یا صرفاً نوعی حسابگری برای انداختن بار مسئولیت تصمیم‌گیری از دوش خود در موارد مهم، کاملاً رایج بوده است. بحث در باره‌ی نتایج این عمل یعنی تمایل محسن رضایی به این که، به جای تصمیم‌گیری طبق واقعیت‌ها و مصالح نظامی، در لحظات حساس عملیات به دنبال دریافت نوعی «رهنمود» از سوی آیت‌الله خمینی باشد، موضوع این مقاله نیست ولی نکته‌ای که در مورد عملیات بدر وجود دارد آن است که این بار نه تنها محسن رضایی چنین تماسی را با سید احمد خمینی انجام نداده است بلکه با این توجیه که «خودش با عقب‌نشینی موافق نیست ولی دیگران اصرار دارند» حتی منتظر مشورت و تصمیم‌گیری معمول توسط سران حکومت نیز نشده است و دستور عقب‌نشینی را صادر کرده است.

تفاوت دیگری نیز در نحوه‌ی توجیه عملیات بدر با عملیات خیبر توسط فرماندهان سپاه دیده می‌شود. فرماندهان سپاه هنوز هم عموماً از عملیات خیبر با اشتیاق صحبت می‌کنند ولی در مورد عملیات بدر تمایل دارند مسئولیت آن را، حداقل از نظر تعجیل در زمان اجرا و قبل از تدارک امکانات کافی برای انجام آن، به عهده بگیرند و آن را به «فشار سیاسی» از طرف مقامات بالای حکومت نسبت دهند.

آیا دلیل این موضوع صرفاً آن است که عملیات خیبر حداقل دستاوردی به نام جزایر مجنون برای توجیه افکار عمومی داشت و عملیات بدر بدون هیچ نتیجه‌ای به شکست مطلق و کامل انجامید؟

بررسی مختصری در سخنان و عملکرد فرماندهان سپاه و نیز مقامات سیاسی کشور در آن هنگام مشخص می‌کند که چنین نیست و مخالفت با عملیات بدر حتی قبل از انجام عملیات مذکور نیز به شکلی واضح در میان بعضی از فرماندهان رده‌های بالای سپاه شکل گرفته بود. خاطرات هاشمی رفسنجانی نیز وجود فشار سیاسی برای تعجیل در انجام عملیات را تلویحاً تایید می‌کند. علاوه بر آن یکی از فرماندهان ارشد سپاه که قرار بود با عبور نیروهایش از بخش شمالی منطقه‌ی عملیاتی هور به ساحل غربی حمله کند در آخرین ساعات ترمز کرد و از فرستادن نیروهایش به قتلگاه خودداری نمود و حمله‌ای از بخش مذکور صورت نگرفت.

قابل تصور است که فرماندهان عملیاتی سپاه که بعد از آزادی خرمشهر اشتیاق زیادی برای ادامه‌ی جنگ داشتند و در چند مورد عملیات ناموفق بعدی با واقعیت‌های جنگ بیشتر آشنا شده بودند، با دیدن نتایج فاجعه‌بار عملیات خیبر تمایلی به تکرار همان روش در عملیات بدر نداشته باشند و حتی اگر قبل از عملیات خیبر دچار توهم پیروزی بودند این بار با دیدن واقعیت‌ها تلاش کنند جلوی تکرار این فاجعه را بگیرند.

با این وجود عملیات بدر نیز با همان روش انجام شد و به همان شکل به فاجعه منجر شد و بعضی از فرماندهان عملیاتی نیز جان خود را در این عملیات از دست دادند. پاسخ به این سؤال که آیا عملیات خیبر و بدر نوعی خودزنی عمدی توسط فرماندهی وقت سپاه بود، چندان ساده نیست. به نظر می‌رسد که در مورد عملیات بدر بتوان به این سؤال پاسخ مثبت داد، هرچند معنای این سخن لزوماً مطلع بودن همه‌ی فرماندهان این عملیات از این خودزنی عمدی نیست ولی عملیات بدر با علم به شکست عملیات اجرا شد و نحوه‌ی اجرای عملیات و نحوه‌ی رفتار فرماندهی وقت سپاه در مورد عقب‌نشینی نیروهای ایرانی بعد از عملیات بیانگر این است که عملیات بدر صرفاً برای نوعی رفع تکلیف انجام شد و البته بهای این رفع تکلیف فرماندهی سپاه در برابر مقامات حکومتی، هزاران کشته و مجروح و اسیر از نیروهای ایرانی در جریان این عملیات بود.

با این حال در مورد عملیات خیبر هنوز ابهاماتی وجود دارد. آیا فرماندهی سپاه که به هر صورت ملزم بود هر چند وقت یک بار، برای توجیه افکار عمومی، عملیاتی انجام دهد و از سه عملیات قبلی نتیجه‌ای نگرفته بود تصمیم گرفت صرفاً با اقدامی متفاوت و بدون توجه به نتیجه‌ی آن خود را از فشار

مقامات حکومتی برهاند؟ آیا او با اطلاع از این که از دید مقامات حکومتی «ایران نیاز شدیدی به یک عملیات بزرگ و موفق داشت» و با اطلاع از این که یک عملیات بزرگ و موفق برای نیروهای ایرانی امکان‌پذیر نبود ترجیح داد عملیات، هر چند ناموفق و فاجعه‌بار ولی دست‌کم «بزرگ» باشد؟ آیا او برای ارتقای جایگاه خود در نظر آیت‌الله خمینی و بر این مبنا که «طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد» تصمیم به اجرای چنین عملیاتی گرفت و آیا هدف اصلی سایر فرماندهان سپاه از همراه شدن با او و شور و شوقی که برای این عملیات نشان دادند تحکیم موقعیت سپاه نزد مقامات حکومتی و نشان دادن توانایی آنها به انجام عملیاتی بزرگ با هر نتیجه‌ای بود؟ آیا اصطلاح «شکستن بن‌بست جنگ» که این‌همه توسط مقامات سپاه تکرار می‌شود، به همین هدف اشاره ندارد؟

ظاهراً نمی‌توان به چنین سؤال‌های به سادگی جواب مثبت یا منفی داد. فرماندهان سپاه و خودِ محسن رضایی هنوز هم با شیفستگی از عملیات خیبر یاد می‌کنند. به نظر می‌رسد افسون «غافلگیر کردن» ارتش عراق هنوز هم محسن رضایی را رها نکرده است و اهمیتی نمی‌دهد که این غافلگیری می‌توانست فقط دو سه روز پایدار بماند، همانگونه که در واقعیت روی داد، و بعد از آن حمله ارتش عراق به منطقه باعث کشتار هزاران نیروی پیاده ایرانی می‌شد، همانگونه که شد. از آن گذشته وی هنوز هم ایمان دارد که اگر ایران می‌توانست یک باریکه راه را در میان هور تصرف کند که هیچ خطر خاصی را هم برای هیچ یک از شهرهای عراق به همراه نداشت. رژیم عراق ناگهان و بدون هیچ دلیل منطقی «سقوط می‌کرد».

به نظر می‌رسد دلیل تصمیم به اجرای عملیات خیبر را به جای یک عامل مشخص، بتوان به مجموعه‌ای از عوامل متنوع نسبت داد. به بعضی از دلایل احتمالی در مقاله‌ی حاضر اشاره‌ای شد ولی جواب نهایی به این سؤال امکان‌پذیر نیست از آن رو که بعضی از قطعات اصلی این معما در دسترس نیست و ظاهراً هیچگاه نیز در دسترس قرار نخواهد گرفت.

علی هاشمی در روزهای آخر جنگ در جزایر مجنون جان خود را از دست داد. بعضی از فرماندهان سپاه در عملیات خیبر، در جریان جنگ و یا سالهای بعد از جنگ با زندگی وداع کرده‌اند. آنهایی هم که هنوز زنده‌اند بحث در باره‌ی چنین مسائلی را نوعی تابو می‌دانند و صد البته که خود محسن رضایی هم در این باره سخن نخواهد گفت.

اغلب اسرا، جانبازان و خانواده‌ی کشته‌شدگان عملیات خیبر و بدر نیز، اعم از اینکه طرفدار حکومت فعلی ایران باشند و یا مخالف آن، تمایلی به بررسی چنین موضوعی ندارند. برای همه آسان‌تر است که تصور کنند خود یا افراد خانواده‌شان طی عملیاتی قهرمانانه برای دفاع از وطن اسیر، مجروح یا کشته شدند و نه در یک خیال‌بافی بلاهت آمیز و یا یک بازی سیاسی حسابگرانه از طرف فرماندهی سپاه.

از کشتگان این عملیات نیز که جنازه‌ی بعضی‌شان برای همیشه در آب‌های هور ماند و استخوان‌های بعضی نیز هنوز هم هر از چندگاهی پیدا می‌شود هیچگاه «آوازی بر نخواهد آمد.»